


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: فقهنامه در طلب راهی به اسلام و سعادت

مؤلف: ابنیای شیخ علم خیر است

مترجم: ۱۷۹۴۸

شماره قفسه: ۲۹۱۱۳



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۹۴۸

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

٢٠١١

۱۷۹۴۸

IV 15A

در چهارم روز در وقت خنجر این نقش بر میان کشم بنویسد
 و نان نذکره بی نمک می باید و هر روز بخورد و شفا یابد
 و الله = |||| لا ||| □ □
 نوع دیگر تعویذ خنجر بنویسد همراه خود نگاه دارد و در میان
 هفت روز نیکو شود تعویذ نیت یا حاکر قوه
 قم باذن الله تعالی نوع دیگر در دفع خنجر بر میان
 کشم بنویسد بخورد و نفس دهد که خنجر از دستش نهد
 چهل روز دفع شود و را هو |||| لا اله |||
 نوع دیگر اگر بول آدمی بسته باشد و کوفته باشد این بیت
 معظم را بنویسد و بخورد و همان کس دهد و اگر امکان
 خوردن نباشد نوشته را در گردن بندد و در حال ده

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰

شود بر همان خدای عزوجل تعویذ است بسم الله الرحمن الرحیم
 یوم یرون مایه عدون لم یلیثوا لاسعت من نهار بلاغ
 فضل بیک الا القوم الفاسقون برحمتک یا ارحم الراحمین
نوع دیگر این فنون را بر کیز خفه خوانده و بدین نحو در
 جب رود چ تیو تیغ و اسحر بروی کار کنند آفتون
مهر بجزی کا تخت شا مهر کا و کا نذا کلها
نذا جاننی و ارنده لا اکی مهر کا و موسیسه عت
نوع دیگر در علاج زخمی که فراهم نیاید سر مرسیه بسوزند
 و خاکستر او بر جراحت بیندازند بیکو شود **نوع دیگر**
 در علاج هر زخم جابه حیض زنانه را بسوزند و خاکستر آن
 بر زخم اندازند فراهم آید **نوع دیگر** در زخم سفار سحیح کرده
 با روغن کامیش باله تا مثل مرهم شود بر زخم مالند و زخم
 خوب شود

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰

انداخت و اگر انچه خسته را داخل اردو کرده مثل مرهم
 شود و بر سر او گذارد و بدستور علاج شود **نوع دیگر**
 گوشتی که در کنار دل جگر نبه کوفته می کشم بر او رو بیکل کوفتی
 مالیده بسوراج دیوار خانه گذارد و بموید که چه قسم کلان
 در انجا خشک خواهد شد تو هم خشک شود بر طرف شد
 آتش الله تعالی **در بیان جادو خنکی آتش** اگر اعضا کسی
 آتش سوخته و زخم کرده بشیر علف هست که از آن ترکا
 ن بگو کور کنی گویند برک آنرا دور کرده شافه او را
 با میوه که در زنگ توت سیاه می شود و اگر میوه نرسته
 بشم هم خوبست در میان ما و ن خوب کوفته خوشی
 آتش زهر قدرت الله تعالی جانی شود آتش الله تعالی
در بیان در موعده مویر سیاه خشک چهل و یک دان

در بیان جادو خنکی آتش

دیکدم برنجیل بر سر رانیکو حق کند اندک غسل را
 بقولم آورده افرایمیان غسل ریخته شفاف سازد
 بخورد و برادران را نشانی هر اورد و طوبست
 و برودت در پشت و کمر دهم ششم غسل کند شفا
 یابد **در بیان حال و حال** یک جزو اندک دوش باند
 نمک را سخی کرده در میان پا که کرده و یکبار
 سر که هم بر سر آن ریخته هر روز دو سه مرتبه غرغره
 و مضمضه کند هر جراحت و آماه و حلقوم و سنج
 و دندان بجه ششم بر طرف شود **در بیان حال و حال**
 هرگاه کسی هر دم غرق کند و از آن جهت سستی پاره
 باوروی دید یکبار دماز و اسفیداج را سخی کرده
 داخل روغن گل نموده بپزدن ببالد غرق کردن طرف
 شود

در بیان حال و حال یک جزو اندک دوش باند
 نمک را سخی کرده در میان پا که کرده و یکبار
 سر که هم بر سر آن ریخته هر روز دو سه مرتبه غرغره
 و مضمضه کند هر جراحت و آماه و حلقوم و سنج
 و دندان بجه ششم بر طرف شود **در بیان حال و حال**
 هرگاه کسی هر دم غرق کند و از آن جهت سستی پاره
 باوروی دید یکبار دماز و اسفیداج را سخی کرده
 داخل روغن گل نموده بپزدن ببالد غرق کردن طرف
 شود

اخلاقی مدکدور امید از آنکه سحی کرده شمس بمیان عمل
 رخنه بر هم زند تا نیکو معروج شود انگاه در میان ظرف
 گذاشته بطریقی که مذکور شد بوشش کند و اگر کسی برش
 و فلونیا مداومت داشته باشد و خواهد که ترک کند
 همین معجون کم مدکدور شد بدل برش و فلونیا است
باب صفت معجون ناخواه هر که در وقت روز سه درم از این معجون
 بخورد عجب دارم که او را در آن سال حجاج به طلب تمام
 ناخواه که از خم شست زیره کرمانی بوزن برابر بسبب مصطفی
 یکدم قوتل نیم درم عاقر قرحا یکدم عود خام نیم درم همراه
 بگویند با سه مقدار عمل معجون کنند و هر روز درم بخورد و معده را
 قوی کند و بلغم را ببرد و بوی دانه خوش کند و آب زعفران
 از دهن باز دارد و گرم با رادشک بکشد و با دانه بکشد و شانه را
 بجز است

باب صفت معجون ناخواه

و اگر چه که جوش آبی در شراب بکشد و بخورد کسی و نه فواید
 مست کرده و اگر کسی شیرین جوشی بگوید که و نه فواید
 کبود و سیاه شود و هر زنی خواهد که بار نگیرد و دندان
 کودکان نکند و که برین افند بر پوست دوز و هر زنی
 که باغبو دارد و بار نگیرد و نکند زنی که بار دارد و خواهی که بار
 ببرد است یا دختر یا پسر یک در آب انداز تمام آنکس
 اگر شیر مدکور بر سر آب رود و ببرد است و اگر ببرد آب بود
 و دختر است و اگر خواهی که بدانی که زن بار دارد یا نه مقدار
 دو درم عمل سفید بده تا بخورد اگر شکمش در کند بار دارد
 و اگر در نکند بار ندارد **فناهی سبب** گوشت سبب کم
 است و شکم نرم کند و معده قوی کند و هر کس این سبب بخورد و شانه

۱۸

60

11

دانشگاه تهران
کتابخانه مرکزی
شماره ثبت کتاب: ۱۰۰/۱۰۰
تاریخ ثبت: ۱۳۸۵/۰۵/۲۵

مجلس

به کجاستان و بخورد بسیار نفعت یابد اگر چوب مار با سر
 به پیشانی او درین گیری درو پیرو خاکیست رویت مار
 بار و غن زیت پامیزی بر هر جا که مالی موی براید خاکی
 ابرو و خمره و گوشت که مار نه رسال بنید و رسال پوستی بنید
 و نقطه بر قفای او ظاهر شود و دل نقطه ماکه بر قفای او بود
 عدد سال او باشد کتاب او بر حجاب بست و بنیدند
 بتس برو و شیخ الکریس گوید که گوشت طبع قوت را نگاه
 دارد و حوس کمال خود نماید و ویر میزند و مافع بعد از هر
 خورام محمد زکریا گوید که مستقی اوی کنی بخورد استقامت
 زایم کند و غیر از طبع گوید که گوشت مار مافع بعد از طبع میکار
 صعب اگر پیو او را بکشد زانجک بر کوبد بر ملا کند تا
 بود اگر دست مار را بیدار بزنند بدان مغز که کشند تا

750

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

11. 11. 11

۲۸
دندان کیرد و در یک کفی شود هر که سیر بخت نمود و یک از
دندان پاک کند و سردی را دفع کند هر که سیر خجور
بر جای که موی بر نیاید مالند موی بر آید اگر سیر بر نیاید
و با نمک بخورند خدای که شراب خوردند مت نشوند و بخت
که سفیدان سفید و آب سیر خجور بخت است
دندان سفیدان سیر خجور را در در خانه دو و کند مار بگریزد
هر که بر یک ترب بگوید و این کفر را که یک شکر
دندان که ترب باشیر خود و یک از خانه بیرون هر که شکر
باشیر بخورد و در خانه را دفع کند هر که شکر ترب باروش
دندان کند و در خانه هر دو را سیر و در که ترب خجور
دندان

۹۹
تشنگی و خارش اندامش زیاده کند **سایه دوس**
هر که ریواس خورد و صغرا نباشند زهره را قوی نیست
و خون را صاف کند هر که شراب ریواس بخورد تب
نیک بود و تشنگی را نباشد **سایه کاه** هر که که خورد
خون را صاف کند هر که را تب کم بود که و خورد
تب را ببرد و معده را قوی کند و خواب آرد اگر
کسی را خونی بسیار رود و چون که و خورد خون را بشوید
سایه نقیصه هر که نقیصه بسیار بود و خواب خوش نداشت
و معده قوی کند و در سینه نباشد و چشم روشن کند
هر که آب نقیصه بشوید خورد و صغرا را نباشد طبع
سرم دارد و تب را ببرد هر که را در چشم بود یا
نقیصه را بگوید یا کلاب لاله کند چشم را ببرد یا کلاب

هر که شمشیر را با آتش نهد و در آب نهد و هر که شمشیر را با
 روغن بریان کند و بخورد و در معده را نافع بود و هر که
 که در جاده خواب گیر کند کینه غل کشته خنک و علیل
 روحی و بارش بخوشاند و بخورد و کودک در چند دیه
 گیر کند هر که آب کشته را کلاب چشم کشد آبله را
 سود دارد و در چشم آفتاب است و هر باید آداب
 کشته را بشکر سفید بخورد آب را ببرد و هر که راقی می
 بود بگوید آب کشته را ده دم حل از منی با بقیه من
 بخورد و نیک شود و نبات و جربت **نایاب و الاشیا**
 اگر مغز کاه و بشکر بخورد هر کس بدی بپوشی شود هر که
 زهر و کلاه و جام کسی که سبز را بکشد بشه و سبز بگوید
 بر سر تور بگذارد و بافتن شود و سبز را کس را می شود

هر که کشته

هر که شمشیر را با آتش نهد و در آب نهد و هر که شمشیر را با
 روغن بریان کند و بخورد و در معده را نافع بود و هر که
 که در جاده خواب گیر کند کینه غل کشته خنک و علیل
 روحی و بارش بخوشاند و بخورد و کودک در چند دیه
 گیر کند هر که آب کشته را کلاب چشم کشد آبله را
 سود دارد و در چشم آفتاب است و هر باید آداب
 کشته را بشکر سفید بخورد آب را ببرد و هر که راقی می
 بود بگوید آب کشته را ده دم حل از منی با بقیه من
 بخورد و نیک شود و نبات و جربت **نایاب و الاشیا**
 اگر مغز کاه و بشکر بخورد هر کس بدی بپوشی شود هر که
 زهر و کلاه و جام کسی که سبز را بکشد بشه و سبز بگوید
 بر سر تور بگذارد و بافتن شود و سبز را کس را می شود

اگر کسی را بگوید
 که در جاده خواب
 گیر کند کینه غل
 کشته خنک و علیل
 روحی و بارش
 بخوشاند و بخورد
 و کودک در چند
 دیه گیر کند

در کسی سیرین میل و در دم با جود دارد و زن او را بچه
 و هر که مویش سیاه بگوید و زیر دندان گیرد و در شبانه روز
 کسی سولای شده چشم کاشنی با کافور در منی چکاند و در
 و بلفم و رانغ بوی و چشم را سود دهد و در شوق بفرماند
 و هر که در کاسه بوی چشم کاشنی را بگوید و با کلاب میافرد
 و بوی کلاب بپوشاند و تن مالک گیرند و خارش آید و بوی
 و چشم کاشنی را با آبش بشکریا ببرد و بخورد و آب
 و از قویج شفا یابد اگر کسی را آب از چشم زد و زهره
 خرد و خشک کند و بایده چشم کاشنی را آب
 زود و اگر زهره کاسه سیاه را کسی که چشم تلخ بود
 چشم کاشنی روشن شود و هر که در وقت خفتن یکبار
 آب کافور

آب گرم بخورد و در دندان بیند هر که ترب با نمک
 و سرکه بخورد و بلفم را ببرد و معدود را وقت دهد و آب از
 دندان بشوید باز دارد و هر که عفران در چشم کشند
 را ببرد و هر که عفران سرشته بدرد و هر که ببرد و هر که
 بزیر پان کند با نمک و آب چشم کشند کوری را
 ببرد و اگر شکو و شاخ کوزن با بسم است و رخاوند و در
 کند کزندگان بگریزد و هر که پوست بزغالک گرم در بار
 کزیده بندد و در او رفع شود و در شبانه روز هر که را مار
 کزیده چشم سپیدان سرخ در زیر خضه و دو کند و بپزند
 و مار از آنجا بگریزد و کل سرخ و طباشیر و کمر و باونیز
 خشک از هر یک جزوی مراد بید نیم خورد و خشک
 خالصی و اکی چله با بسم بایند و طرز و آب سب

و هر که

در این کتاب که در این کتاب خوانند

کبر روک در دراز اسیر
 شک گوید و بر روی ام گوید
 جرات
 سرف یعنی
 سرف یعنی
 طول افی جزو یا
 یعنی جابل
 مدح حمید یعنی
 کف دریا
 مار ششایی
 سون می
 عرو هم را زبان
 معنی ارشاد ساز
 بهیا یعنی
 پیل
 کاکچنگ یعنی
 سی
 و سول یعنی
 پورت چشیل
 خرمای شکلی
 یعنی خرمای لنگ
 کند یک و انوالسا
 یعنی کوارد رزد
 خشا زرد می
 کوشن دار کوبه

کبر روک در دراز اسیر
 شک گوید و بر روی ام گوید
 جرات
 سرف یعنی
 سرف یعنی
 طول افی جزو یا
 یعنی جابل
 مدح حمید یعنی
 کف دریا
 مار ششایی
 سون می
 عرو هم را زبان
 معنی ارشاد ساز
 بهیا یعنی
 پیل
 کاکچنگ یعنی
 سی
 و سول یعنی
 پورت چشیل
 خرمای شکلی
 یعنی خرمای لنگ
 کند یک و انوالسا
 یعنی کوارد رزد
 خشا زرد می
 کوشن دار کوبه

کبر روک در دراز اسیر
 شک گوید و بر روی ام گوید
 جرات
 سرف یعنی
 سرف یعنی
 طول افی جزو یا
 یعنی جابل
 مدح حمید یعنی
 کف دریا
 مار ششایی
 سون می
 عرو هم را زبان
 معنی ارشاد ساز
 بهیا یعنی
 پیل
 کاکچنگ یعنی
 سی
 و سول یعنی
 پورت چشیل
 خرمای شکلی
 یعنی خرمای لنگ
 کند یک و انوالسا
 یعنی کوارد رزد
 خشا زرد می
 کوشن دار کوبه

کبر روک در دراز اسیر
 شک گوید و بر روی ام گوید
 جرات
 سرف یعنی
 سرف یعنی
 طول افی جزو یا
 یعنی جابل
 مدح حمید یعنی
 کف دریا
 مار ششایی
 سون می
 عرو هم را زبان
 معنی ارشاد ساز
 بهیا یعنی
 پیل
 کاکچنگ یعنی
 سی
 و سول یعنی
 پورت چشیل
 خرمای شکلی
 یعنی خرمای لنگ
 کند یک و انوالسا
 یعنی کوارد رزد
 خشا زرد می
 کوشن دار کوبه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

جادوی ...
 جادوی ...
 جادوی ...

شمع می گویند که یک پیمان که او فید است از مایش او
 است که در میان شیر و یا در میان روغن کجی اندازد
 کرد و کپور سیاه از مایش او آفت که سیاه را بپزد
 کرد اند از برای ضعف شش و قری و باری آید مشک می
 سوزد که کجنگ یعنی می را که نذالت الله تعالی

تحت الکتاب مع الدفین
 و ماب مانع روختند
 مورد می جوهر عسل

ابراخیم بنید که استشفاء اکسید

علامت که آفت که شکم بر آید دست ای آتاسی گردان
 بر پشت درخت از باغ و بغم و تلخ و سبب و کره باوی که
 در شکم افتد و زخم و خطه و از آب که کسب کرده اند
 دیگر اگر شکم که طعام کند خورده شوند و اخیره غلیظ ضایع

این کسب کنند
 منی بیدار کانی
 مانی ابریا

...
 ...
 ...

ماش و لوبیا و کفتی خدا ساخته باشد و یا با طعام می و جگر
 آدمی خورده و چشم و یا بچه او جادوی کرده باشند و یا سر که
 که نصیب غذا بهفت اندام میرسد نشسته کرده و این
 چون بسته شود جمل اطوار و اثر به در معده است بر آن
 شکم برانند علامت اگر شکم آتاسی کند و نفخ آید و راه
 بسیار نتواند رفت طبع سخت کرده معاصر است
 در کند حور لب و ششها نقصان شود اول از باو باشد

دست و پای و ناف و ...
 سرفه آرد و که های شکم سیاه نماید و شکم غرغره کند
 از بغم باشد و کانی و شکلی نفس و بلکه بعد اندام آتاسی کند
 کران نماید و چشمها سفید گردد و در آب سیاه آید و بر اثر
 بغم خون آید شکم در وی جرب نماید و در زیر شکم

...
 ...
 ...

درست و این یکی است فرو و برکت دست بر آید
نزد که عوار در حرکت جنبش می باشد و اگر نفس آدمی از باد
و نمک و بنم و خون غالب گردد و حدوث آغاز نمیشود
و آن چیست که بعضی شناخته می شود مثلا اگر از
غلبه باد باشد که بطریق لرزان کاهی بالا کاهی
فرو و کاهی پنهان مثل درون باشد و شکل قرار دارد
چنانچه میان آب برود بالا فرو و غلبه که شاخ درخت از
جنبش باد بالا فرو و شود و جنبش و بطریق قرار دارد
ساکن این جنبش علامتها چیست که بر غلبه باد است
باشد و چون روشن شود که باد غالب شده است ندانم
آن موافق دفع باد کنند و اگر از نمک باشد و غلبه
غالب شدن نمک آنکه در بعضی بطریق قرار دارد غلبه
نمک

درست و این یکی است فرو و برکت دست بر آید
نزد که عوار در حرکت جنبش می باشد و اگر نفس آدمی از باد
و نمک و بنم و خون غالب گردد و حدوث آغاز نمیشود
و آن چیست که بعضی شناخته می شود مثلا اگر از
غلبه باد باشد که بطریق لرزان کاهی بالا کاهی
فرو و کاهی پنهان مثل درون باشد و شکل قرار دارد
چنانچه میان آب برود بالا فرو و غلبه که شاخ درخت از
جنبش باد بالا فرو و شود و جنبش و بطریق قرار دارد
ساکن این جنبش علامتها چیست که بر غلبه باد است
باشد و چون روشن شود که باد غالب شده است ندانم
آن موافق دفع باد کنند و اگر از نمک باشد و غلبه
غالب شدن نمک آنکه در بعضی بطریق قرار دارد غلبه
نمک

جسده و تجمل شکل کردن و یا چنانچه مظهر آن که سازد
یک انگشت زود زود زود و قیامت بلند چندی
همه اشکال علامت غلبه نمک است بعد تحقیق علاج
و دفع آن کنند و اگر غلبه بلغم باشد رک بار یک و
ساکن جبهه بطریق رفتار که بر طرف و اطراف و رفع که با
کام نیز نهند و علم عجلت و بالا و پایین می جبهه است
علامت غلبه بلغم است و اگر از اجتماع هر سه باد بلغم
و نمک باشد اثر هر یکی که گفته شد پیدا باشد کافی تر
ساکن و گاهی بلند هر یک را از سر پیدا باشد و اگر از
خون باشد قوی و بلند و تجمل جبهه و اگر غلبه نمک و باد
شده باشد علامت آنکه از بالا بطریق غرائض اندک
و فرو تر بسیار جبهه بر شکل کشتی خور و غرق و در
کامین

که میان آب غلظان روان از بار نمک باشد و اگر از
و غلبه خون باشد زود زود و قوی بلند جبهه و اگر از بلغم
باشد وقتی زود زود و غلبه نمک و ساکن جبهه و اگر کافی
رفتار گاهی زود زود و گاهی ساکن جبهه و از جبهه علامت
سپات باشد این باب ترجمه بعضی مذکور شده
گفته شده است و اگر نمک غالب باشد رک بغض بطریق
رفتار است تجمل و شکل رفتار از جبهه و اگر از بلغم
و نمک و بطریق کردن جبهه و اگر از بلغم باشد
بار یک و ساکن جبهه بطریق رفتار و گاهی بلند هر یک
ساکن میرود و اگر از باد باشد رک از آن بجبهه
ترسان و وقتی از میان رک از آن غایب اجتماع هر
بلغم و نمک باشد که هر سه در یکجا جمع شده باشند و بعضی
کامین

تبرکات

از بول آدمی باید داشت کینه معلول را در میان دست
 اگر شب بستاند و در شیشه کند و شیشه را بشوید
 طلوع آفتاب زمانی در آفتاب عیار و بعد از آن در کمال
 نظر کند اگر کینه گرفت کند و رنگ الافقید سیاه تمام شد
 بر خشکی حکم کند که زخم از پا بگردد و اگر رنگ کبود شود
 و زرد و غلیظ باشد حکم کند که آن زخم از پا بگردد
 رنگ کینه زرد باشد و سرخ تمام حکم کند که زخم او از پا بگردد
 اگر زخم کینه زرد باشد و سرخ تمام حکم کند که زخم او از پا بگردد

وینا کس
عظیم الیغی افون
در مقام
بعلوان سقوت غارت
چشم و زلفین و غیره
صورت افراتاد
کیم در این صورت
دشمن خودم

نه دور بر نه شده
حکم نشسته
در آن وقت که من جد
ست و صانع

— 1

و گوش دندانان و سر همه جدا کنند و آب بپوشند
را کوفته بقیشره دیگر و مقدار ربع انتر اسکر که داخل
و خنای خوب نیز باید اصل که با آب بپوشند
و بکام بعد و سر را تر کشیده بعد از آن که برون اندازند
و اجزاء که در البسره ظاهر اند و خود را بپوشانند و بخوابند
و علت نزل را یکجا جمع نماید و در یک سینه جمع نماید

[illegible]

بروز مرع سبی حج ط ل ه ل م ا ن د س
دلسی ہ اب ج د و ز ح ط ی ک
ل م ر ن س ہ ل م ا س س ج ل ی ن ک
ھ و ع بے س س ع ر ع ف ص ق
ر ش ت ث خ ذ ص ط غ

۱۵۱۴۱۳۱۲۱۱۰۹۸۷۶۵۴۳۲۱
اب ج د و ز ح ط ی
ک ل م ر ن س ع ف ص
۱۰۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰ ۱۰ ۱
ا ت ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

ر ش ت ث خ ذ ص ط غ

۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

اگر مغز او را مار غش زنبق طلا کنند بتی نای شود
شیخ الیس کویکوت او از بزرگترین نای بود
چون طلا کنند بر غش کل و اگر سم او را نکشتری
سازند و صاحب صرع که اول ماه صرع شود آن
انگشتی با خود دارد اعمین شود و اگر با نیکو چشم
کشند ظلمت دیده را ببرد **در** او در بختی مار
کوئید کبر او بزرگترین حیوانات باشد و مخوف ترین زیرا
که هیچ حیوانی را سم قاتل چون سم او نبود و صغیر تر
او بر شکل خیلی بود و هیچ حیوان را سم او شدت
او را بود و نباشد مار را الت حرب نبوده باری
و جل او را مسلح داد هر که خردار از وجود او
در مکانی باشد از آنجا بگریزد اگر نه این مسلح بودی

در دلمه

مردم او را جمل ساسندی و کوه و کان بدان باری
کردنی و چین گویند که اگر موسی سر آدمی در آب
افتد و آفتاب در آن تابش کند مار شود و بطول آن
و از آنجمله جمله باشد که هیچ تعرض نماند الا از برای
افراج و باشد که بر جاندار از خم خورده بود و غشی
که او را خفانت گویند او را نفع و تهدیدی عظیم
باشد الا با او زهر نبوده و از آنجمله مار که در این
ملک خوانند بر سر او خطی سفید بود بر شکل ناچین
بر زمین رود هر چه بر وی بگذرد بسوزد و اگر مرغی
بگذرد و در افتد چون ظاهر شود و حیوانات جمله گریزی
او بگیرند و چون صفت کند به حیوانی که است نه
شود و اگر حباب او کمی است و آنجمله
از آنجمله مار که در این ملک خوانند بر سر او خطی سفید بود بر شکل ناچین
بر زمین رود هر چه بر وی بگذرد بسوزد و اگر مرغی
بگذرد و در افتد چون ظاهر شود و حیوانات جمله گریزی
او بگیرند و چون صفت کند به حیوانی که است نه
شود و اگر حباب او کمی است و آنجمله

از همه قوی تر بود و اگر با کسی که غرضش از این است که
پیشد پای او را بوجع الفاصل بنده کند
جنب چپ در از ایل کرده و فرج در از زنی چپ خور
و نزدیک شود و در حال آب من شود و کعب
او و ب با خود دارند گویند چشم بر او دفع کنند اگر زنی
او را با خود دارد یا چیزی از سر کین او آب خود شود که
زنی را خون در و هم بایستد روان باشد چیزی از
موی او احتمال کنند خون منقطع شود
چون سحبت او را با کسی خاک گویند او را
دو تاب بود همچون تاب میل جان بزنند و سر او
چون سر جایش بشود و خود بطین لرح باله
تا تنی چون چوبش تا چیزی بروی کار کنند و چون
با دوی

است بر او و اگر چپ بکشد و خورانی
نوعانی و تختانی تختانی اگر چیزی از هر اریو
معنی زهر باشد خور کسی دهند خواب بروی غالب
شود و هم بدان صفت بماند تا آنکه او را چیزی از
سر که دهند بخور و از آیه اگر خون او زنی بخورد هرگز
آب منی نشود و بلیانس گوید و کتاب خواص اگر
آب منی یا کلف بدان خون خورکوش طاعت کنند
زنی را دل شود و شیخ الرئیس گوید اگر در چشم کشند
آنجا موی نرود و گوشت او را هر ماه بریزند و
صاحب نفسی معنی که شکور گویند و خود
فواصل در میان مرق او نشیند بقایت مانع
بود و انفر او تو لرح و یکشتا بد انفر خورکوش
خود را از خورکوش

و این خاری بود و در آنکه خواستش نمود چون استخوان
بچه خود را بپسند که استخوانی او بدان منقطع شود چون
با کلاه صورت کند که او قصد کند که او را بقرن بزنند
باز آید و سر خاویز است که بگوید و بندگان او را بکند و
ولایت او شود و او را بود از آن رخت عظیم باید در صحن
برابر بنات النعش طغری بایستد که منجمان او را
دب احقر گویند ولایت بروی که سهل شود چون
نر ای فرزند او پاره گوشت بود هر زمان در موضع عوی
تعلی کند از خوف موی که مورچه کالک او بود تا آنکه
بدنش حطب شود و بر درخت رود و شکر از درخت
چایه را از بهر بچکان و شخصی حکایت کند که شریقی
من کرد و خوشی یافتم بر آن درخت در نیم شب
و این خاری بود و در آنکه خواستش نمود چون استخوان
بچه خود را بپسند که استخوانی او بدان منقطع شود چون
با کلاه صورت کند که او قصد کند که او را بقرن بزنند
باز آید و سر خاویز است که بگوید و بندگان او را بکند و
ولایت او شود و او را بود از آن رخت عظیم باید در صحن
برابر بنات النعش طغری بایستد که منجمان او را
دب احقر گویند ولایت بروی که سهل شود چون
نر ای فرزند او پاره گوشت بود هر زمان در موضع عوی
تعلی کند از خوف موی که مورچه کالک او بود تا آنکه
بدنش حطب شود و بر درخت رود و شکر از درخت
چایه را از بهر بچکان و شخصی حکایت کند که شریقی
من کرد و خوشی یافتم بر آن درخت در نیم شب

و این خاری بود و در آنکه خواستش نمود چون استخوان
بچه خود را بپسند که استخوانی او بدان منقطع شود چون
با کلاه صورت کند که او قصد کند که او را بقرن بزنند
باز آید و سر خاویز است که بگوید و بندگان او را بکند و
ولایت او شود و او را بود از آن رخت عظیم باید در صحن
برابر بنات النعش طغری بایستد که منجمان او را
دب احقر گویند ولایت بروی که سهل شود چون
نر ای فرزند او پاره گوشت بود هر زمان در موضع عوی
تعلی کند از خوف موی که مورچه کالک او بود تا آنکه
بدنش حطب شود و بر درخت رود و شکر از درخت
چایه را از بهر بچکان و شخصی حکایت کند که شریقی
من کرد و خوشی یافتم بر آن درخت در نیم شب
و این خاری بود و در آنکه خواستش نمود چون استخوان
بچه خود را بپسند که استخوانی او بدان منقطع شود چون
با کلاه صورت کند که او قصد کند که او را بقرن بزنند
باز آید و سر خاویز است که بگوید و بندگان او را بکند و
ولایت او شود و او را بود از آن رخت عظیم باید در صحن
برابر بنات النعش طغری بایستد که منجمان او را
دب احقر گویند ولایت بروی که سهل شود چون
نر ای فرزند او پاره گوشت بود هر زمان در موضع عوی
تعلی کند از خوف موی که مورچه کالک او بود تا آنکه
بدنش حطب شود و بر درخت رود و شکر از درخت
چایه را از بهر بچکان و شخصی حکایت کند که شریقی
من کرد و خوشی یافتم بر آن درخت در نیم شب

از این جهت که در این کتاب
که بیاض این غالب بود و در هر
و اسان بود و او را رام کردن و در اضا را آورده اند که
برون اگر شید باری شهب را را که در باز و روا
رفت و ناپید شد و از وی تا امید شد بعد از زمانی
از مواد افشا در جری نشیبت بر شکل مایه یاری
و هر دو برموده اند شندان زمان را جمع کردند و پس
که در اینچ معلوم است که در عوا سکان باشد معانی گفت
از جود عکس روایت کنند که در هر صورت بجای
بسیار از آن خلط بر شکل حیوان میماند است او را
بر شد و او را با از شهب عرو بود رسید نموده
طاشقی پیاورد و او را در آن طشت نهاد و بجای
در آن صفت بود معانی گفته بود نموده یا معانی را

چار

جایزه دادند و چین گویند که باز آشیانه خود را
الابر و خشی که شخهای او نیک شیک بود و آشیانه را
سقف بود تا باران بر چکان او نیامد و چون بچه بر آورد
خشیست که اکثر اعمار گویند در شیار بهر از بکلی
دفع عدوی چکان و چون بپار شود و موش بدهند تا
برش دراز شود و زودیر آرد و در این حال که در او
او را اکتال کنند نزول آب را از چشم منع کنند و
آنها نزول آب پسند چون دخانی که پیش چشم بود
پشته یا یکس که بر دوا این علامت آثار نزول
آب است و اگر یک جبه از آن در بینی حبابه
کنند نافع بود و اگر زهره او را با آب سفید شستم
کنند نافع بود از برای بیاض عین و نزول آب

باز در این کتاب
که در این کتاب

و طمعت دیده و غیر آن و شیخ الرئیس گوید مراد است
 بخارج حله صالح بود از برای طمعت دیده و اگر جنگل از
 برابر درخت بماند و از مرغی هیچ ضرر نرسد و اگر آن
 او را بر خفته باشد از اصلاح آید **ببین** او را برای
 لطف گویند مرغی معروفست به روز پرون نیاید
 زیرا که با صوره او ضعیف است و وحدت دست دارد
 و بچسبند در خرابها بود مردم او را شوم شمرند تا غایتی
 که اگر جایی نمید خال گیرند اما حیات و افاضی از یک
 او که بزنند و او را با غراب جنگ بود و او در روز فانی
 از برای ضعف بصر اما شب هیچ خرج او را علیه نتواند
 کردن و مرغان انفعلی را در دستر اند چنان روز بودی
 جمع کنند و پیش بر کنند و برای است که همان
 سال در دست است

بوم را در دام نهند تا مرغی بر وی حسیع شود
 اگر در صاع او را در چشم کشند طمعت دیده را از او بکنند
 و چنین گویند که یک چشم او خواب آورد و یکی بیدار
 ری و هر دو را در آب باید انداختند آنکه بیدار
 آید خواب آورد آنکه درین آب بماند از برای
 خوابت آنکه از برای خواب بشود زیرا بالین کشند
 خواب بر وی غلبه کند و غالب شود آنکه از برای
 سهر بود و زیر کلمین انگشتی زنند هر که آن انگشتی
 در انگشت کند سهر روی غالب شود و اگر
 او را با مشک پاشند هر که آن باخود دارد و آن
 موی آن مشک بخام مرد رسد او را دگت که آن
 دل او را باز کنند صاحب فال و اموه دهند

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, featuring dense cursive script.

و فرات بن محمد المصطفیٰ
نورانی مؤسس و مدیر دار
المطبعه

